

در ضرورت تشکیل کمیته های سوسیالیستی

بینا داراب زند

شنبه دوم شهریور ۱۳۸۷

مطالب این نوشتار بیش از یکسال پیش مطرح شد. اما در آن نکته هایی در مورد ضرورت ها، نیازها و لازمه های فوری آن روز فعالیت های کارگری طرح گشته بود که چون در آن زمان، در عمل، به نتیجه ای نرسید، امروز، دوباره، به شکل حادثتری ظاهر گشته اند. باید در اینجا هشدار دهیم که اگر باز هم این مباحث به نتیجه ی عملی خود نرسند، بار دیگر در اشکال بحرانی نمود خواهند یافت. باشد که طرح آنان پر بار تر از دیروز باشد.

در ابتدا باید متذکر شوم که به عقیده ی من، اما نه تنها من، تئوری و تفکر باید در خدمت حل مسائل و معضلات واقعی و عینی مبارزه طبقاتی قرار گیرد و نه صرفاً جهت ارضاء کنجکاوی های ذهنی و یا جدل با دیگری! پس قبل از آنکه بخواهیم با خود و یکدیگر به طرح سوال و پاسخ بپردازیم، بهتر است نگاهی به واقعیات عینی انداخته و نیازهای مبارزه طبقاتی را درک کرده و در حقیقت به شیوه ی ماتریالیستی طرح سوال کنیم. همواره بزرگان تفکر از جمله فردریش انگلس (برای آنهایی که فقط کمونیست ها را حامل حقیقت می دانند) بر این مهم تأکید کرده اند که فرموله کردن سوال صحیح، خود نیمی از پاسخ را یدک می کشد.

من در مقاله "چپ انقلابی و تشکلات کارگری" به تفصیل در مورد آنچه که از شرایط عینی درک کرده و نیاز مبارزه طبقاتی می پندارم صحبت کرده و راه حل خود را چه از لحاظ استراتژیک و چه از لحاظ تاکتیکی و عملی طرح کرده ام. اما خوشبختانه در همین یکی دو ماهه، در فضای تئوریک و در زمینه پراتیک، مباحث مطروحه دقیق تر گشته و مخالف و موافق، با منطقی محکم و بعضاً سست پایه، به ارائه نظرات خود پرداخته اند. آنچه که من در تجربه عملی و از موضوعات مباحث مطروحه درک می کنم آنست که، مسئله ی خاص امروز ما، چگونگی ایجاد پیوند میان روشنفکران انقلابی سوسیالیست و توده های کارگری می باشد. اینکه در چنین شرایطی بیائیم و در مقالات خود بگوییم که "مارکس در مانیفست تفاوتی بین کمونیست ها قائل نمی شود"، و یا مطرح سازیم که "در دیدگاه مارکس و مانیفست بین کمونیست و توده ی کارگری دیوار چین نمی کشند"، این واقعیت را که در حال حاضر روشنفکران انقلابی از فرصت همنشینی و هم صحبتی با طبقه کارگر محروم اند و از اعتبار و اعتماد بین طبقه ی کارگر برخوردار نیستند را نفی نکرده و طبقه کارگر را همچنان در شرایط عدم دستیابی به علم مبارزه طبقاتی تنها می گذارد. مسلماً هیچکس جز روشنفکران رفرمیست و لیبرال از این جدایی استفاده نمی برند و با آسودگی خاطر بر توهمات کارگران سوار شده و آنان را از یک صندوق رأی به صندوق دیگری می کشانند. پس بهتر است آنانی که منافع طبقه کارگر را در نظر دارند، خارج از پیشفرض های تئوریک و حساسیت های گروه گرایانه، آنچنان که مدعی هستند، همیت به خرج داده و راهکارهای توفیق بر این تفرقه و جدایی را ارائه داده و نصیحت های خود را فعلاً، در این زمینه مطرح سازند. چرا که در غیر اینصورت، برداشت ما از ارائه ی مباحث و مقالات بی ربط ایشان، نفی واقعیت عینی به سود فرضیات ذهنی و

در راستای منافع طبقه ای غیر از طبقه کارگر خواهد بود.

مثلاً مقاله ی "تعرض و تدافع در جنبش کارگری" نوشته ی "پرچم سرخ"، صریحاً این واقعیت را که تمامی روشنفکران انقلابی فعال در جنبش کارگری به آن معترفند نفی کرده و با بیان اینکه: "بنابراین در دیدگاه مارکس کمونیست ها روشنفکرانی نیستند که تئوری انقلابی را به طبقه کارگر انتقال می دهند، آنها بخشی از جنبش کارگری هستند که در تئوری و پراتیک پیشرو جنبش قرار می گیرند. در واقع برای مارکس تمایز بین روشنفکر تئوریک با کارگر پراتیک اساساً وجود نداشت زیرا در دیدگاه او صف بندی انقلاب کارگری با ضد انقلاب بورژوایی عینیت خود را نه از جایگاه فرد در ارتباط با ابزار تولید بلکه از واقعیات مبارزه طبقاتی می گیرد. در این متد هر روشنفکر یا کارگری که از دیدگاه طبقاتی بورژوازی جدا و پیشرو بودن خود را در پراتیک مبارزه طبقاتی نشان دهد کمونیست و بخش پیشرو جنبش کارگری است." (همانجا) اساساً صورت مسئله را پاک کرده و در مقابل معضل کنونی لنگ می اندازد. "پرچم سرخ" با یکسان نمایاندن نقش تاریخی "روشنفکر انقلابی" و "پیشروان طبقه کارگر" زیرعنوان "کمونیست"، با در نظر گرفتن اینکه این نظر در شرایط جدایی این دو قشر مطرح می شود، در عمل نقش رهایی طبقه ی کارگر را به روشنفکران انقلابی محول کرده و به ما امید می دهد که چون روشنفکران انقلابی نیز "کمونیست" هستند، پس تفاوتی با کارگر کمونیست نداشته و نیازی به ایجاد پیوند و تلفیق این دو قشر وجود ندارد. و این تفکر را با رجوع به آنچه که خود "نظرات مارکس در مانیفست" می خواند "مستدل" میسازد. در صورتیکه روش ماتریالیستی (مارکسیستی) حکم می کند که چنین ادعایی را بر مبنای واقعیات تاریخی به اثبات رساند. یعنی نشان دهد که این جدایی و تفاوت در چه مقطعی و در روند کدام همگرایی و توسط کدام گروه روشنفکری و کارگری به تلفیق و همسانی تبدیل گشته است.

من در مقاله "چپ انقلابی و تشکلات کارگری" (قسمت دوم) راه حل این معضل را در تشکیل "کمیته های سوسیالیستی" دانسته و معرفی کرده ام. هیچ اصراری هم بر این ندارم که حتماً این طرح با همین نام مورد اطلاق قرار گیرد. می توان آنها را "نهادهای انقلابی" خواند و یا "هسته های کمونیستی" و یا هر نام دیگری. حتماً لازم نمی دانم که لزوماً همه آن را به یک نام بخوانند. مهم ترکیب این کمیته ها است که بنظر ما می بایست مرکب از روشنفکران انقلابی و آن قشر از کارگرانی باشد که برای پذیرفتن سوسیالیسم علمی آمادگی بیشتری دارند. یا عبارت دیگر همنشینی و مطالعه و بحث و جدل در مورد مسائل و مشکلات روزمره و مشخص کارگران و همفکری برای یافتن بهترین راه حل بدون فدا کردن اهداف استراتژیک طبقه کارگر بر مبنای علم مبارزه طبقاتی. من معتقدم که با گذار از این روند تلفیقی است که می توانیم واقعیت موجود را به شرایط مطلوب و در راستای منافع طبقاتی پرولتاریا تغییر دهیم. شرایطی که "پرچم سرخ" نیز با نفی واقعیت، مطلوب می داند. یعنی شرایط از میان رفتن تمایزات و تفاوت های روشنفکران انقلابی و آماده ترین قشر طبقه کارگر! تنها با گذر از چنین روندی است که در نقطه ای می توان به درستی ادعا کرد که تمایزی بین روشنفکران انقلابی و پیشروان طبقه کارگر وجود نداشته و همه "کمونیستیم"! بدون آنکه راه را برای روشنفکر رفرمیست و پر کردن خلاء آگاهی پیشروان طبقه کارگر با تئوری های سازشکارانه باز گذاریم.

البته این تنها روشنفکرانی مانند "پرچم سرخ" نیستند که مخالف طی کردن چنین روندی می باشند. در مقاله "چپ انقلابی و سقراط های جنبش کارگری" نشان دادم که گروه دیگری از روشنفکران و پیشروان طبقه کارگر که مبلغ بدبینی کارگران به روشنفکران انقلابی و کوشش ایشان برای تلفیق با جنبش کارگری هستند نیز مخالف گذر از چنین

روندی بوده و معتقدند که اصولاً قشر روشنفکر حامل نظرات مسموم ایدئولوژی بورژوازی است و همنشینی با ایشان باعث انحراف مبارزه کارگران خواهد شد. آن کارگرانی که معتقد به این عقیده گشته اند در حقیقت گول آن دسته از روشنفکرانی را خورده اند که از همنشینی روشنفکران حامل سوسیالیسم علمی با قشر پیشروی طبقه کارگر هراس دارند. مهم نیست که انگیزه ی ایشان برای تبلیغ چنین نظری چه می باشد. مهم اینست که در چنین شرایطی که قشر پیشروی طبقه کارگر عموماً تحت سیطره ی تئوری های رفرمیستی قرار دارد، از طرح و تبلیغ مباحث سوسیالیسم انقلابی محروم مانده و ایشان را از تمایل به همنشینی با این گروه از روشنفکران بر حذر می دارند.

پس از بیان مطالب ذکر شده در نوشتار "پرچم سرخ" به نوشتاری می پردازیم که رفیق تقی روزبه با عنوان "نقدی بر مقاله تعرض و تدافع جنبش کارگری" منتشر ساخته است. او در این نوشته هر گونه فعالیت در "کمیته های مخفی" را معادل با "خانه های تیمی چریکی" قرار داده است. او به خیال خود دارد با خط مشی ای مبارزه می کند که قرار است "روشنفکران انقلابی" و یا "پیشروان طبقه کارگر" را از طبقه جدا کرده و هر یک را به طرفی فرستاده و دوباره انقلاب و حکومت آتی را به دست "برگزیدگان طبقه کارگر" بدهد. اما فراموش می کند که معضل اصلی در شرایط کنونی چیست! صحبت بر سر این نیست که آیا لازم است روشنفکر کمونیست با مبارزات روزمره طبقه کارگر پیوند برقرار کند یا نه؟ بلکه سؤال ده هزار دلاری (بقول آمریکایی ها) چگونگی برقراری این ارتباط است. رفیق روزبه با ارائه ندادن راه حل مشخصی برای ایجاد چنین پیوندی و محکوم نمودن تشکیل "کمیته های مخفی"، شاید نا آگاهانه، وظایف روشنفکران انقلابی را به شرکت در مبارزات روزمره و صنفی طبقه کارگر محدود می کند.

او پس از اعتراض به طرح جدا سازی وظایف کمونیست ها (!) از وظایف توده های کارگری اعلام می دارد که: "روشنفکران "کمونیست" در بیرون از طبقه همانطور که تجربه بیش از سه دهه در کشور خودمان نشان داد، بدون آمیختن با جنبش طبقه کارگر راه بجائی نمی برند. همانطور که کارگران نیز بی اتکاء به تجربه و آگاهی تاریخی و همبستگی با پیشروان و عناصر آگاه خود قادر نیستند همه ظرفیت های نهفته در خود را به فعلیت برسانند. بنابراین مسأله نه در جدائی و در تقابل قرار دادن این دو، بلکه دقیقاً در ضرورت بهم آمیختن آنها، یعنی فائق آمدن بر شکافی است که بین فعالین و مدعیان کمونیستی، و مبارزات طبقاتی واقعا موجود، و بین تئوری و پراتیک وجود دارد. شکافی که همواره با انواع و اقسام تئوری های انحرافی و البته ماهیتا بورژوائی، توجیه و لاپوشانی شده و می شود. اگر زمانی این شکاف درستایش مشی چریکی و نبرد های حماسی روشنفکران جدا از توده کارگران، و جایگزین کردن نقش بی همتای چریک قهرمان توجیه می شد، اکنون می تواند در تئوری متشکل کردن نخبگان روشنفکر و کمونیست در کمیته های مخفی جداگانه، باز تولید شود. " و سپس وظایف کمونیست ها را اینگونه فرموله می کند: " پس شاخص اصلی فعالیت کمونیستی آن است که آنها هرگز هدف و فعالیت اصلی خود را به سطح این یا آن حزب و منافع اخص این یا آن بخش از طبقه و این یا آن گرایش ننزل نمی دهند، بلکه آنها در همه حال و در هر حزب و وابسته به هر گرایشی که باشند قبل از هر چیز از منافع عمومی مجموعه طبقه و تقویت صفوف آن ها حمایت می کنند. آن ها همواره منادیان اتحاد صفوف طبقه و منافع عمومی مجموعه جنبش پرولتری هستند و نه منادی تجزیه و پراکندگی آن. دقیقاً بر اساس همین راهبرد است که اکنون و در شرایط پراکندگی صفوف کارگران، دفاع از همکاری گرایشات گوناگون مدافع جنبش پرولتری برای تقویت صفوف هم بسته کارگری حول مطالبات مشخص و بیواسط کارگران نظیر، حق تشکل های مستقل (با پذیرش تنوع آن) و مطالبات

معیشتی به مثابه وظیفه کمونیستی تنها راه برون رفت از وضعیت کنونی است. و البته قرار ندادن نظرات و گرایشات
اخص خویش در برابر منافع عمومی هرگز به معنی این نیست که این گرایشات باید نظرات و منافع اخص خویش را
کنار بگذارند و برای آن مبارزه نظری و عملی نکنند. آنچه که طلب میشود همانا اولویت منافع عمومی متعلق به مجموعه
طبقه بر منافع اخص متعلق به خویش است. و اجتناب ورزیدن از قرار گرفتن این منافع اخص در برابر منافع اعم، و از
جمله قرار گرفتن آن به عنوان پیش شرط همکاری و مبارزه مشترک، همه نیروهای مدافع طبقه کارگر. " (همانجا)

به راه حل ارائه شده از طرف رفیق روزبه دو ایراد اساسی وارد است، یکی در فضای پراتیک و دیگری تئوریک! :
اول اینکه این توصیه مشکلی از مسئله اصلی جلوی پای ما بر نمی دارد. به ما نمی گوید در شرایط کنونی چگونه و از
چه طریقی باید به جدایی روشنفکران سوسیالیست انقلابی و طبقه کارگر پایان دهیم. و این اصل، توصیه ی ایشان را در
حیطه ی پراتیک ما بی ارزش می کند. و دوم اینکه، سخن ایشان روشنفکران انقلابی را دعوت به علنی گری کرده و به
ما توصیه می کند که وظایف خود را محدود به درخواست های صنفی و فوری طبقه کارگر کنیم. و از تبلیغ و ترویج
برنامه حداکثری، یعنی ضرورت تشکیل حکومت شوراهای بعنوان جایگزین ماشین حکومتی سرمایه داری و
برنامه حداکثری، یعنی پیشبرد مبارزه طبقاتی تا محو کامل روابط و مناسبات سرمایه داری و سازماندهی لازم برای
دستیابی به اهداف انقلابی طبقه کارگر خودداری کنیم. چرا که در غیر اینصورت ایشان می بایستی ما را از تشکیل
"کمیته های مخفی جدا از توده" بر حذر داشته و به تشکیل "کمیته های سوسیالیستی" برای پیوند با آماده ترین قشر طبقه
کارگر تشویق می کردند. آنچه ایشان به ما پیشنهاد می کنند، هم اینک توسط چپ های رفرمیستی چون فعالین توده ای و
اکثریتی در حال اجراست. تفاوت ما، بمثابه "چپ های انقلابی"، با ایشان (چپ های رفرمیست) اینست که ما معتقدیم
علاوه بر شرکت در مبارزات صنفی و روزمره کارگران باید به تبلیغ و ترویج برنامه های حداکثری دمکراتیک و
سوسیالیستی بین طبقه نیز پردازیم و باز هم معتقدیم که باید طبقه کارگر را برای رسیدن به چنین اهدافی سازماندهی
کنیم. واضح است که چنین اهدافی با "علنی گری" انجام نمی شود.

در پایان بخشی از قسمت دوم مقاله "چپ انقلابی و تشکلات کارگری" را که لزوم تشکیل "کمیته های سوسیالیستی" را
پیشنهاد می کند تکرار کرده تا هم روشنگر تفاوت این پیشنهاد با پیشنهاد "کمیته های مخفی" ارائه شده توسط "پرچم
سرخ" باشد و هم بر صحت چنین راه حلی برای پاسخ به نیازهای ضروری کنونی جنبش کمونیستی تاکید شده باشد: "
البته کمیته های سوسیالیستی که کارگران و دیگر سوسیالیست ها را در خود جای می دهد، "تشکل نوینی" نمی باشد و
اساس کار حزبی را تشکیل داده است. این کمیته ها نیز محدود به محل کار نبوده بلکه در مناطق و محله های کارگری
حاضر بوده و به سازماندهی کارگران و خانواده های ایشان، همچنین دانشجویان و زنان و دیگر جنبش های اجتماعی
مشغول بوده اند. محدود کردن نقش کمیته های سوسیالیستی به کارخانه ها، بیانگر دید بسیار محدود و سطحی پیشنهاد
دهندگان آن نسبت به مبارزه ی طبقه کارگر و اهداف استراتژیک آن می باشد. چپ انقلابی در زمان گزینش عملکرد و
تاکتیک های خود باید همواره هدف نهایی را مد نظر داشته و اشکالی را که مناسب با آنها است اتخاذ کند. پس اگر هدف
نهایی سوسیالیست های انقلابی انتقال قدرت به شوراهای کارگری در محل کار برای کنترل تولید و ابزار تولید و
خلاصه اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید و روند تولید (لغو سیستم کار مزدی) است، می بایست که بتواند از قدرت
سیاسی به دست آمده و روابط حاکمیت نوین (شورها) حراست کند. و همچنین می بایست فرهنگ کار و زندگی

اجتماعی را در سطح کل جامعه اشاعه داده و مسلط کند. این اهداف را نمی توان تنها با استقرار قدرت در محدوده ی کارخانه و محل کار به دست آورد، بلکه باید با تشکیل شوراهای مناطق و محله ها کل جمعیت جامعه را نیز درگیر اعمال مستقیم قدرت سیاسی نمود. و لازمه ی رسیدن به چنین اهدافی، در حال حاضر، تشکیل کمیته های سوسیالیستی در محل کار و مناطق و محله های زندگی کارگران و دانشجویان و زنان و ... و اشاعه نظرات و افکار کمونیستی و استفاده از هر موقعیتی برای دامن زدن به اعتراضات مردمی و اقدامات مستقیم در سطح گسترده ی اجتماعی است." (همانجا)

بینا داراب زند

۳۱ مرداد ۱۳۸۷